

نصیحت آتاتورک به رضاشاه در باره نقش نظارتی مطبوعات

۵ شهریور ۱۳۹۴ ساعت ۱۸:۱۴

«شما چطور به مطبوعات و جراید اجازه می‌دهید که از طرز کار مامورین دولت انتقاد کنند؟» و اضافه می‌کند: «من در ایران به هیچ‌یک از جراید و مطبوعات و مجلات اِدا اجازه نمی‌دهم کوچک‌ترین اعتراض و انتقادی از رفتار و عملکردهای مامورین دولتی کنند.»

در سال‌های نیمه‌دهه شصت میلادی کنسول سفارت ایران در استانبول بودم و مدتی را به‌منظور انجام کاری تحقیقی مرتب به کتابخانه شهر می‌رفتم. در آنجا با پیرمرد سفید موی و وارسته‌ای که ایرانی نیز بوده آشنا شدم و از او خواستم کمی از گذشته‌های دور - و اگر به‌یاد دارد - از مدتی که رضاشاه به ترکیه آمده بود برایم تعریف کند. پیرمرد که روزگاری با «مستشارالدوله» سفیر کبیر ایران در ترکیه دوستی و رفت و آمد داشت، از بابت این آشنایی در زمان دیدار رضاشاه از کشور ترکیه، در اغلب مراسم و میهمانی‌های رسمی افتخار حضور پیدا می‌کرد و خود ناظر و شاهد ماجرای بوده، شنیدنی. خلاصه نقل آن مرد پیر از خاطره‌ای که برایم تعریف کرد است:

رضاشاه، در روز ۲۱ خرداد ماه سال ۱۳۱۳، وارد ترکیه شد. «مصطفی کمال پاشا (کمال آتاتورک)» در پذیرایی او سنگ تمام گذاشت. آن دو با هم به‌زبان ترکی صحبت می‌کردند و اغلب نیازی به مترجم نبود.

روزی از روزها که رضاشاه و آتاتورک مشغول گپ و گفت بودند، در فرصتی بین صحبت‌ها، آتاتورک یکی از روزنامه‌های محلی را که در دست داشت به «عصمت اینونو» نخست‌وزیر وقت که در جلسه شرکت داشت می‌دهد و در باره یکی از مطالب آن روزنامه سوال می‌کند. آن مطلب در روزنامه، کارمندان یکی از وزارت‌خانه‌ها را متهم به اختلاس و سوء استفاده کرده بود. رضاشاه، این صحبت را می‌شنود و نمی‌تواند سکوت کند. رو به رئیس‌جمهور ترکیه می‌کند و می‌پرسد: «شما چطور به مطبوعات و جراید اجازه می‌دهید که از طرز کار مامورین دولت انتقاد کنند؟» و اضافه می‌کند: «من در ایران به هیچ‌یک از جراید و مطبوعات و مجلات اِدا اجازه نمی‌دهم کوچک‌ترین اعتراض و انتقادی از رفتار و عملکردهای مامورین دولتی کنند.»

آتاتورک، پس از قدری تأمل در جواب می‌گوید:

«قبل از این که پاسخ آن اعلیحضرت داده شود، خوب است حکایتی را برایتان تعریف کنم. در زمان آل عثمان که مردم ترکیه

آلوده به اوهام و خرافات بودند، کسب و کارِ رمالی، دعا نویسی، فال گیری و جن گیری رواج داشت. روزی خانمی زیبا و طنز به یکی از این رمال ها مراجعه نمود و گفت من شوهرم را دوست ندارم ولی او برعکس به من خیلی عشق و محبت دارد. می خواهم دعایی به من بدهید که محبت من از دل شوهرم بیرون رفته و در نتیجه مرا طلاق دهد. مرد رمال که مشاهده نمود مشتری متمول و پولداری به او مراجعه کرده، تصمیم گرفت تا آخرین درجه امکان از او استفاده نماید. بنابراین با وعده و وعید و دادن بعضی دستورات و انجام عملیاتی، قول داد که اگر آن دستورات را انجام دهد در آینده ای نزدیک، محبت او از دل شوهر بیرون رفته و بالاخره او را طلاق داده و آزاد خواهد نمود. مدتی بعد، آن خانم مجدداً به رمال مراجعه کرد و اظهار داشت که تمام دستورات را انجام داده، ولی متأسفانه نه فقط مفید و موثر واقع نشده، بلکه روز به روز محبت او در دل شوهر زیادتر شده و او را ناراحت و مستاصل و بیمار نموده. مرد رمال، از یک طرف نمی خواست که این مشتری متمول را از دست دهد، و از طرفی دیگر وسیله ای نداشت که تقاضای او را عملی نماید. بالاخره حيله ای به خاطر او رسید. پس به خانم گفت که یک دستور جالبی از استاد پیر خود به خاطر دارد و برای آخرین مرتبه به او می دهد که اگر بتواند آن را عملی کند حتماً از شر شوهر سمج خود رهایی خواهد یافت. پس بسته کوچکی به او داد و گفت باید آن را در یکی از شب های تاریک در یک قبرستانی دفن کند. ولی به این شرط که در موقع دفن کردن و زیر خاک گذاشتن آن دعا، ابداً و اصلاً نبایستی که به «گرگ» فکر کند. و اگر در موقع این عمل به گرگ فکر کرد و فکرش متوجه گرگ شد، نتیجه عملیات معکوس خواهد بود و محبت شوهر به او چندین برابر خواهد شد. بیچاره خانم چندین مرتبه فرصت به دست آورده و خود را به قبرستانی رسانید ولی به مجرد این که خواست دستور رمال را عملی و اجرا کند، فوراً نه فقط به فکر و خیال «گرگ» افتاد، بلکه منظره گرگ زنده نیز در مقابل چشم او مجسم شد و از ترس این که مبادا عمل او نتیجه معکوس داده و محبت شوهر نسبت به او چند برابر شود، از انجام عمل و دستور رمال منصرف شد.

راوی حکایت این دیدار تاریخی، یعنی دوست آقای مستشارالدوله - که خود شاهد این حکایت گویی جناب آتاتورک به رضاشاه بوده، اضافه می کند:

«در پایان این داستان، آتاتورک گفت: برادر من، جناب اعلیحضرت! حالا حکایت ماست. قضیه مطبوعات و رفتار و رویه مامورین دولتی هم کمتر از حکایت این خانم طنز و گرگ نمی باشد. در هر رژیم حکومتی - اعم از دموکراسی یا دیکتاتوری، و یا استبدادی، برای زمامداران هیچ نیرویی قادر نخواهد بود که وسائل کنترل و نظارت بر مامورین دولتی را عملی نماید. حتی اگر برای هر یک نفر مامور دولت، یک پلیس مخفی گماشته شود باز هم ممکن است که آن دو نفر با یکدیگر تبانی کنند.

فقط باید مثال خانم طنز و گرگ را برای آنان عملی کرد و به مطبوعات که برای مامورین خطاکار دولت، به منزله همان گرگ می باشند اجازه داد که اعمال و رفتار مامورین را تحت کنترل و انتقاد قرار دهند و وقتی که در یک رژیم، مطبوعات آزاد بودند و بتوانند آزاده انتقاد و عملیات مامورین خلاف کار را عیب جویی نمایند، مامورین خاطی از ترس مطبوعات و رسوا شدن، قادر نخواهند بود که برخلاف اصول و مقررات اقداماتی بنمایند.» راوی و شاهد این گفت و گو در پایان نقل این خاطره، از قول آتاتورک اضافه می کند:

«در بدو تاسیس جمهوری در ترکیه، من هم مطبوعات را تحت کنترل قرار داده و اجازه نمی‌دادم که در امور دولتی و رویه مامورین انتقادی بنمایند؛ ولی بعداً متوجه شدم که ادامه این رویه ممکن است که اساس و شالوده سازمان مملکتی را سُست و حد فاصلی بین دولت و مردم ایجاد نماید. بنابراین اجازه دادم مطبوعات حق داشته باشند و بتوانند در امور داخلی و انتقاد از اعمال مامورین ناصالح بنویسند. و بالاخره این که به اعلیحضرت همایونی توصیه می‌کنم که پس از تشریف‌فرمایی به ایران، اجازه فرمایند که جرأید و مطبوعات در امور داخلی و استفاده از عملیات سوء مامورین دولتی به بحث و انتقاد پرداخته و با قبول این رویه ملاحظه خواهید فرمود که اساس و پایه تشکیلات اداری تدریجاً اصلاح شده و مامورین کمتر عملیات خلاف را مرتکب خواهند شد. . .»

رضاشاه در اواسط تیرماه ۱۳۱۳ از سفر ترکیه به ایران بازگشت. ولی، از شما چه پنهان که رضاشاه، توصیه آتاتورک و داستان زن طنز و گرگ و رمال را به دست فراموشی سپرد و شد آن چه که شد؛

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۰۶۶۹/مطبوعات-نظارتی-نقش-بار-رضاشاه-آتاتورک-نصیحت>